

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مروري بر مباحث پایانی جلسه گذشته

«یرد علیه: أن هذا التراضي إن كان تراضياً آخر حادثاً بعد العقد: فإن كان لا على وجه المعاطة، بل كلّ منهما رضي بتصرّف الآخر في ماله من دون ملاحظة رضا صاحبه».

بحث در این بود که اگر بین دو نفر، عقد قولی غیر واجد شرائط محقق شود، آیا چنین عقد قولی، عنوان معاطات را دارد یا خیر؟ فرمودند که در مسئله سه قول وجود دارد: مرحوم فقیه عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامه، در مقام جمع بین قول اول و قول سوم بر آمدند و فرمودند: کسانی که می‌گویند: عقد قولی غیر واجد شرائط، عنوان معاطات را ندارد، مقصودشان این است که رضایت مقید به صحت معامله است و چون معامله صحیح نیست، پس رضایت وجود ندارد و در نتیجه معاطات هم واقع نمی‌شود و آنچه که قبض می‌شود، مورد ضمان واقع می‌شود.

اما مرحوم محقق ثانی و شهید ثانی که می‌گویند: عقد قولی غیر واجد لشرائط معاطات است، روی دو فرض این حرف را می‌زنند؛ فرض اول: بعد از علم به فساد عقد، تراضی جدیدی باشد، فرض دوم: این تراضی، تراضی مطلق باشد.

مرحوم شیخ در مقام اشکال به جمع مفتاح الکرامه فرمودند: این دو فرضی که برای کلام محقق ثانی و شهید ثانی بیان کردید، هر دو فرضش محل اشکال است. به فرض دوم یک اشکال وارد کردند که در جلسه قبل گذشت و به فرض اول که تراضی تراضی جدید است، چهار اشکال کردند که سه اشکالش را در بحث گذشته ملاحظه کردید، در بحث امروز اشکال چهارم بر تراضی جدید را بیان می‌کنند که مهم‌ترین اشکال بر تراضی جدید است.

اشکال چهارم شیخ به جمع مفتاح الکرامه

مرحوم شیخ به صاحب مفتاح اشکال می‌کند: شما که می‌گویید یک عقد قولی فاقد شرائط صورت گرفته، و بعد از عقد یک تراضی جدید محقق شده است، طرفین بر چه تراضی پیدا کردند؟ دو احتمال در اینجا وجود دارد که بنابر احتمال اول اصلاً معاطات نیست و بنابر احتمال دوم هم اصلاً تراضی جدید نیست. غیر از این دو احتمال، احتمال سومی هم تصور نمی‌شود.

احتمال اول: متعلق این تراضی جدید، عبارت است از تراضی بر اباحه، یعنی هر کدام راضی هستند به اینکه دیگری در مالش تصرف کند، بدون اینکه رضایتش نسبت به تصرف دیگری منوط به رضایت او باشد، یعنی زید راضی است که عمرو در مالش تصرف کند، اعم از اینکه عمرو هم راضی باشد زید در مالش تصرف کند یا نباشد. عمرو هم راضی است که زید در مالش

تصرف کند، اعم از اینکه زید راضی باشد که عمرو در مال او تصرف کند یا نباشد. اصطلاحاً به این چنین اباحه‌ای، اباحه غیر معاوضی یا اباحه مجانیه می‌گویند.

در نتیجه این معامله، از عنوان معاطات خارج می‌شود، در حالی که می‌خواستید کلام محقق ثانی و شهید ثانی را بر فرضی حمل کنید که عنوان معاطات در آن محقق باشد.

احتمال دوم: متعلق تراضی، ملکیت باشد. هر دو راضی هستند که مال هر کدام ملک دیگری شود، در مقابل اینکه مال دیگری هم ملک او شود. شیخ می‌فرماید: این تراضی عنوان معاطات را دارد، اما برگشتش به همان تراضی مطلق است، تراضی جدید نیست. چرا؟ چون معنا ندارد در عقدی که ابتداءً طرفین تراضی بر ملکیت داشتند، دو مرتبه، تراضی بر ملکیت از آنها محقق شود؛ بلکه آنچه که بعد از علم به فساد به عنوان تراضی محقق می‌شود، همان استمرار تراضی سابق است.

پس در فرض دوم، مسئله عنوان معاطات را دارد، اما تراضی جدید نیست. و در فرض اول، تراضی جدید بود، اما عنوان معاطات را نداشت. بلکه اباحه مجانیه بود. پس صاحب مفتاح الکرامه، فرضی که هم تراضی جدید باشد و هم معاطات باشد، نتوانست درست کند.

تطبیق

«یرد علیه أن هذا التراضي»، «یرد علیه»، اشکال چهارم بر فرض اول است که عبارت از همان تراضی جدید است. این تراضی، «إن كان تراضياً آخر»، اگر یک تراضی دیگری است که «حادثاً بعد العقد»، بعد از عقد حادث شده، دو احتمال در آن می‌رود:

1. «فإن كان لا علی وجه المعاطة»، تراضی متعلق می‌خواهد، شیخ می‌فرماید: متعلق این تراضی چیست؟

احتمال اول این است که «لا علی وجه المعاطة»، یعنی «لا علی وجه العوضیه»، قصد معاوضه ندارند، «بل کلّ منهما رضی بتصرف الآخر فی ماله من دون ملاحظة رضا صاحبه بتصرفه»، هر کدام از طرفین راضی‌اند به تصرف دیگری در مالش، بدون ملاحظه رضایت رفیقش به تصرف این شخص، «فی ماله»، یعنی «فی مال صاحبه»، زید می‌گوید: من راضی‌ام عمرو در مال من تصرف کند، اعم از اینکه عمرو هم راضی باشد که من در مالش تصرف کنم یا راضی نباشد و بالعکس. پس متعلق تراضی اباحه است.

شیخ می‌فرماید: «فهذا ليس من المعاطة» این معاطات نیست، «بل هي إباحة مجّانية»، یک اباحه مجانی است، مجانی در فقه غیر از مجانی در عرف است. مجانی در فقه، یعنی آنکه در معامله و در قرارداد، عوضی برای او در نظر نمی‌گیرند. این اباحه، مجانی است، آن هم «من الطرفين»، هم زید اباحه کرده هم عمرو، مثل اینکه من امروز مالی را برای شما اباحه کنم، شما هم، دو روز دیگر، در مقابل این احسان، مالی را به من اباحه می‌کنید.

«تبقى ما دام العلم بالرضا»، مادامی که علم به رضایت باشد، این اباحه باقی می‌ماند، مثل اباحه طعامی که صاحب‌خانه برای شما آورده است، تا مادامی که علم به رضایت دارید، می‌توانید تصرف کنید. «و لا يكفي فيه عدم العلم بالرجوع»، عدم علم به رجوع، در آن کفایت نمی‌کند، برخلاف اباحه در معاطات که «عدم العلم بالرجوع»، در آن کافی است، مثل اباحه در باب هبه. در باب هبه جائزه، برای متهب تا زمانی که علم به رجوع و اهب پیدا نکرده، تصرف جائز است.

اما در اباحه طعام، «عدم العلم بالرجوع»، کافی نیست، باید علم به رضایت مالک داشته باشیم. «لأنه كالإذن الحاصل من شاهد الحال»، این اباحه مجانیه هم، مثل اذن فحوائی است که از قرینه حالیه حاصل می‌شود. «و لا يترتب عليه أثر المعاطة»، مگر اثر

معاطات چیست؟ «من اللزوم بتلف إحدى العينين»، اگر احدي العينين تلف شود، لازم مي‌شود «أو جواز التصرف إلى حين العلم بالرجوع». تا اینجا احتمال اول تمام شد، حالا شروع مي‌کنند به احتمال دوم.

احتمال دوم این است که ما متعلق تراضي را ملکیت قرار بدهیم، «و إن كان على وجه المعاطة»، يعني اگر این تراضي به نحو معاطات باشد، به نحو معاطات، يعني هر کدام تراضي دارند بر ملکیت دیگری در مقابل ملکیت خودشان. شیخ مي‌فرماید: این معاطات هست، اما تراضي جدید نیست. «فهذا ليس إلا التراضي السابق على ملكية كلٍ منهما لمالك الآخر»، این نیست مگر تراضي سابق. «علي ملكية»، متعلق به تراضي است.

کتاب دارد «للمالك الآخر»، در بعضي از نسخ دارند «للمال الآخر»، هر دو قابل توجیه است، اما «لمال الآخر»، اقرب به ذهن است، لذا اینطور معنا مي‌شود: ملکیت هر کدام از این دو طرف «لمال الآخر». و اگر «للمالك» باشد، ضمیر در «منهما»، به عینین برمي‌گردد، لذا اینگونه معنا مي‌شود: ملکیت هر کدام از این دو عین برای مالک دیگری. «و ليس تراضياً جديداً»، این تراضي جدید نیست، «بناءً على أن المقصود بالمعاطة التمليك»، بنا بر اینکه مقصود در معاطات، تملیک باشد و متعلق را ملکیت قرار دهیم.

«كما عرفته من كلام المشهور»، مشهور نزاع در معاطات را در موردی آوردند که طرفین قصد ملکیت دارند، «خصوصاً المحقق الثاني»، که کلمه اباحه در کلام مشهور حمل بر ملکیت کرد. «فلا يجوز له»، يعني «لا يجوز للمحقق الثاني»، «أن يريد بقوله المتقدم عن صيغ العقود»، به آن کلامی که از رساله صیغ العقود گذشت.

محقق ثانی، همان محقق کرکی است، رسائلی دارد که در چند سال پیش، در دو جلد منتشر شد. کتاب بسیار نفیسی است. یکی از رساله‌های محقق ثانی، رساله‌ای است در صیغ العقود والإیقات، در آن رساله، این حرف را زده است، «إن الصيغة الفاقدة للشرائط مع التراضي تدخل في المعاطة»، صیغه فاقد شرائط، در صورت تراضي داخل در معاطات مي‌شود.

شیخ مي‌فرماید: این کلمه تراضي در کلام محقق ثانی، «لا يجوز أن يريد التراضي الجديد»، «التراضي الجديد»، مفعول برای «یرید» است. محقق ثانی از لفظ «مع التراضي» در این عبارتش، نمی‌تواند اراده تراضي جدید را کند، کدام تراضي جدید؟ «الحاصل بعد العقد، لا على وجه المعاوضة». يعني «علي وجه الإباحة». محقق ثانی حتماً باید تراضي «علي وجه المعاوضة» را اراده کند، يعني تراضي بر ملکیت.

پس شیخ اثبات کرد چیزی به نام تراضي جدید که بتوانیم اسمش را معاطات بگذاریم، نداریم. اگر تراضي جدید است، عنوان اباحه را دارد و اگر معاطات است، عنوان تراضي جدید را ندارد.

تحقیق در مسأله

مرحوم شیخ تا اینجا اقوال و جمع بین اقوال از نظر صاحب مفتاح الکرامه را ذکر کردند و مورد اشکال قرار دادند. از اینجا خودشان، به تحقیق در اصل مسئله مي‌پردازند که آیا عقد قولی فاقد شرائط، معاطات است یا نه؟ مرحوم شیخ مي‌فرماید: به نظر ما مسئله 4 صورت دارد. صورت اول و دوم قطعاً معاطات نیست، صورت سوم قطعاً و بلا اشکال معاطات است و صورت چهارم با دو شرط معاطات است.

صورت اول: بعد از اینکه عقد فاسدی واقع مي‌شود، قبض و اقباضی که در عالم خارج واقع مي‌شود، تقابضی قهری و اجباری است. يعني طرفین راضي به این تقابض نیستند، اما چون فکر مي‌کنند عقد صحیح است، و باید به مقتضای عقدشان عمل کنند،

قبض و اقباض می‌کنند. حتی در آن صورتی هم که در واقع عقدشان صحیح باشد، میل باطنی به قبض و اقباض ندارند، مثل اینکه در خیلی از معاملات هم همین مسئله واقع می‌شود، عقد لفظی برقرار می‌شود، اما وقتی عقد تمام شد، طرفین یا احد طرفین میل به ترتب آثار بر این عقد ندارد.

شیخ می‌فرماید: اگر یک قبض و اقباض این چنینی واقع شد، بلا شک، این قبض و اقباض معاطات نیست.

صورت دوم: طرفین نسبت به تقابض رضایت دارند، اما رضایتشان مقید است، قیدش این است که ملکیت حاصل شود. لذا با توجه به این قانون که با انتفاء قید، مقید هم منتفی می‌شود، اگر این قید که حصول ملکیت است، بعد از اینکه معلوم شد عقد فاسد است، محقق نشد، رضایت هم در کار نیست. اگر رضایت در کار نبود، مسئله معاطات در اینجا منتفی می‌شود.

صورت سوم: بعد از آنکه عقد فاسد را منعقد کردند، از آن اعراض کنند و قبض و اقباضی به قصد انشاء تملیک انجام دهند. شیخ می‌فرماید: شکی نیست که این قبض و اقباض، عنوان معاطات را دارد.

صورت چهارم: به قبض و اقباض، یعنی تقابض اعتقاد دارند، اما رضایتشان مقید به حصول ملکیت نیست فی الواقع ولو فی الظاهر مقید است. به عبارت اخری: در صورت چهارم فرض مسئله جایی است که مقصود طرفین فی الواقع ملکیت نیست؛ بلکه مقصود اصلی طرفین این است که هر کدام بتوانند در مال دیگری تصرف کنند. برای اینکه به این مقصود اصلی برسند، عقدی خوانند ولو فاسد واقع شود، اما رضایت دارند به اینکه هر کدام در مال دیگری تصرف کند.

مرحوم شیخ می‌گوید: اگر این بخواهد معاطات باشد، متوقف بر دو شرط است؛

شرط اول: در باب معاملات، رضایت فعلی را لازم ندانیم؛ بلکه رضایت شأنی و باطنی هم کافی باشد. طرفین که عقد فاسدی می‌خوانند، رضایت فعلی‌شان به حسب ظاهر به ملکیت تعلق پیدا کرده است، اما یک رضایت شأنی و باطنی هم دارند، یعنی اگر به آنها مراجعه کنیم و پرسیم اگر ملکیت حاصل نشود، باز هم راضی به تصرف هستید؟ می‌گویند بله. بگوییم همین مقدار رضایت باطنی در این معاملات کافی است.

آیه شریفه «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که کثیری از فقها گفته‌اند: مراد «تجارت بالفعل» است، بگوییم نه، رضایت اعم است از اینکه بالفعل باشد یا باطنی باشد.

شرط دوم: در معاطات نه قبض را لازم بدانیم و نه مطلق الفعل را؛ بلکه «مجرد التراضي»، و «مجرد وصول کلّ من المالین الی الآخر» را، کافی بدانیم، مثل اینکه پول را در کاسه سقا می‌گذاریم و آب را برمی‌داریم.

تطبیق

«و تفصیل الکلام»، از اینجا دیگر ربطی به جمع صاحب مفتاح الکرامه ندارد. «تفصیل الکلام»، یعنی تفصیل کلام در محل نزاع که بالاخره آیا شیخ انصاری عقد فاسد را معاطات می‌داند یا نمی‌داند؟ می‌فرماید: مسئله چهار صورت دارد: «أَنَّ الْمُتَعَامِلِينَ بِالْعَقْدِ الْفَاقِدِ لِبَعْضِ الشَّرَاطِ»، صورت اول: «إِمَّا أَنْ يَقَعَ تَقَابُضُهُمَا بِغَيْرِ رِضَاٍّ مِنْ كُلِّ مَنْهُمَا فِي تَصَرُّفِ الْآخَرِ»، تقابض بدون رضایت هر یک به تصرف در مال دیگری واقع می‌شود.

اگر رضایت نیست، پس چرا تقابض را انجام می‌دهند؟ «بَلْ حَصَلَ قَهْرًا عَلَيْهِمَا أَوْ عَلَى أَحَدِهِمَا»، تقابض از دو طرف یا یک طرف

قهری است. قهراً یعنی چه؟ «و إجباراً»، تفسیر برای «قهراً» است. «و إجباراً على العمل بمقتضى العقد»، عقدي واقع شده، ولی باطناً میل ندارند به اینکه قبض و اقباضی واقع شود، توضیحش در خارج مطلب گذشت، این رضایت به تقابض، حتی در عقد صحیح هم متصور است. ممکن است عقدي صحیح واقع شود، اما طرفین، دیگر رضایت به تقابض نداشته باشند؛ بلکه از باب اینکه باید به مقتضای عقد عمل کنند، قبض و اقباض انجام می‌دهند.

«فلا إشكال في حرمة التصرف في المقبوض على هذا الوجه»، شکی نیست که تصرف در مقبوض بر این وجه، یعنی وجهی که نسبت به تقابض رضایت ندارند، تصرف حرام است، لذا این صورت معاطات نیست.

«و كذا»، صورت دوم را بیان می‌کند، یعنی «لا اشكال في حرمة التصرف، إن وقع على وجه الرضا»، «ان وقع»، یعنی «وقع» (التقابض)، در تقابض رضایت هست، اما رضایتش قیدی دارد. «الرضا الناشئ عن بناء كل منهما على ملكية الآخر»، رضایتی که از بناء هر کدام بر ملک دیگری ناشی می‌شود، در اینجا گاهی اوقات، اعتقاداً انسان بنا می‌گذارد بر اینکه دیگری مالک مالش شده است، گاهی تشریعاً.

اعتقاداً یعنی از باب جهل مرکب، مثلاً فکر می‌کند در شرع اسلام عربیت در صیغه بیع معتبر نیست و عقد فارسی می‌خواند. بنا می‌گذارد با این عقد فارسی، مشتری مالک مال می‌شود. اعتقاد هم دارد، منتهی اعتقادش از باب جهل مرکب است.

گاهی اوقات تشریعاً است، یعنی می‌داند شارع عربیت را معتبر کرده، اما از باب «ادخال ما ليس من الدين في الدين»، می‌گوید: علاوه بر اینکه بیع عربی صحیح است شرعاً، من می‌گویم: بیع فارسی هم شرعاً صحیح است. نتیجه‌اش این می‌شود که مشتری مالک مال اوست و مشتری هم بنا گذاشته که او مالک ثمنش است.

البته نیازی به این کلمات نبود، رضایت مقید به حصول ملکیت است، یعنی فکر می‌کند دیگری مالک است. لذا حالا که فکر می‌کند دیگری مالک شده است یا اعتقاداً یا از باب جهل مرکب، یا تشریعاً، شیخ می‌فرماید: «كذا»، یعنی در اینجا هم تصرف حرام است.

چرا حرام است؟ «كما في كل قبض وقع على هذا الوجه»، این «كما»، نه تشبیه و تمثیل برای تشریعاً است و نه برای اعتقاداً، ربطی به اینها ندارد. «كما» می‌خورد به «إن وقع». «إن وقع علي وجه»، رضائی که ناشی از ملکیت است، مثل کجا؟ «كما في كل عقد وقع علي هذا الوجه»، یعنی «وقع علي وجه الملكية»، مثلاً من فکر می‌کنم این کتاب مال شماست، به شما می‌دهم، اما شما یقین دارید که برای شما نیست. اگر شما این کتاب را قبض کردید، قبضتان حرام است.

«في كل قبض وقع»، بر همین وجه ملکیت، اینجا هم تصرف حرام است. «لأن»، تعلیل برای «كذا» است. چرا تصرف در این صورت دوم حرام است؟ «لأنَّ حیثیة كون القابض مالکاً»، حیثیت مالک بودن قابض، «مستحقاً لما یقبضه»، اینکه قابض استحقاق دارد، این حیثیت، «جهة تقييدية»، یک حیثیت تقييدیه است.

حیثیت تقييدیه و تعلیلیه

حیثیت بر دو گونه است؛ حیثیت تقييدیه و تعلیلیه. در اصول فقه، مرحوم مظفر مفصل به آن پرداخته است. حیثیت تقييدیه، یعنی آن حیثیتی که عنوان قیدیت دارد. قید یعنی آنکه عنوان جزئیت دارد. جزء یعنی آنکه اگر منتفی شود، کل منتفی می‌شود، مثلاً در «اکرم العالم العادل»، «عادل»، حیثیت تقييدیه است. حیثیت تقييدیه، یعنی قید، موضوع حکم است. وجوب اکرام رفته روی عالم، عالمی که مقید به عدالت باشد، لذا اگر این عالم، روزی عدالتش را از دست داد، دیگر وجوب اکرام ندارد.

اما گاهی اوقات حیثیت تعلیلیه است، مثلاً در «اکرم العالم النافع»، «عالم نافع» را اکرام کن، اگر از قرینه خارجیّه - دقت کنی درگاه بخواهیم بفهمیم، حیثیت تقییدیه است یا تعلیلیه، باید از قرینه خارجیّه بفهمیم و اگر هیچ قرینه‌ای نیافتیم، بزرگان بحثی دارند که وظیفه چیست؟ حمل بر تقییدیه شود یا تعلیلیه؟ - فهمیدیم، «نافع»، حیثیت تعلیلیه است، به منزله علت می‌شود، یعنی خارج از موضوع است. موضوع فقط «عالم» است. «اکرم العالم النافع» در این صورت بر می‌گردد به «اکرم العالم لآله النافع». در نتیجه اگر زمانی، این عالم نفعی برای مردم هم نداشت، اکرامش واجب است.

بنابراین فرق این دو حیثیت در این است که در «اکرم العالم العادل»، با انتفاء عدالت، وجوب اکرام از بین می‌رود، چون موضوع منتفی شده، اما در «اکرم العالم النافع»، با انتفاء نافعیت، موضوع از بین نمی‌رود، وجوب اکرام باقی می‌ماند.

در ما نحن فیه شیخ می‌فرماید: رضایت به تقابض، از حیث اینکه ملکیت حاصل می‌شود. این حیثیت، حیثیت تقییدیه است. حیثیت تقییدیه که شد، به منزله جزء است، اگر منتفی شود، کل منتفی می‌شود. اگر ملکیت نباشد، رضایت نیست. «ینتفی بانتفاء فی الواقع»، یعنی به انتفاء این جهت، «ینتفی»، یعنی رضایت منتفی می‌شود، «كما فی نظائره»، نظائر حیثیت تقییدیه. هر جا حیثیت تقییدیه باشد، همین حکم را دارد. «و هذان الوجهان ممّا لا إشکال فیه»، اشکالی نیست، «فی حرمة التصرف فی العوضین» و عنوان معاطات ندارد.

صورت سوم: «كما أنّه لا إشکال فی الجواز»، یعنی جواز تصرف و اینکه معاطات هم هست، «إذا أعرضا عن أثر العقد و تقابضا بقصد إنشاء التملیک»، بگویند: ما کاری به عقد و اثرش نداریم، قبض و اقباض را به قصد انشاء تملیک انجام می‌دهیم، «لیکون معاطاة صحیحة عقیب عقد فاسد»، عقیب آن عقد یک معاطاتی باشد.

صورت چهارم: «و أمّا إن وقع الرضا بالتصرف بعد العقد»، اگر رضایتی به تصرف بعد از عقد باشد، «من دون ابتناؤه» بدون اینکه این رضایت مبتنی باشد، «علی استحقاقه بالعقد السابق»، بر استحقاق تصرف به سبب عقد سابق «و لا قصد»، یعنی «من دون قصد، لإنشاء التملیک»، بعد از عقد دیگر قصد انشاء تملیک ندارند، «بل وقع»، یعنی «وقع الرضا»، این رضایت واقع شده، «مقارناً لاعتقاد الملكية الحاصلة»، مقارن با اعتقاد ملکیتی که برای هر کدام حاصل است.

«بحیث لولاهما»، یعنی «لولا الملكية»، «لکان الرضا أيضاً موجوداً»، اگر هم برای هیچکدام ملکیت حاصل نشود، رضایت بر تصرف موجود است، «و کان المقصود الأصلي»، مقصود اصلی از معامله، تصرف است، نه ملکیت. مقصودشان این است که هر کدام بتوانند در این مال تصرف کنند. «و أوقعا العقد الفاسد»، عقد فاسد را ایجاد کردند و ایقاع کردند. «وسیلة له»، به عنوان وسیله تصرف.

از کجا بفهمیم مقصود اصلی آنها این است؟ می‌فرماید «و یکشف عنه» از مقصود اصلی، «أنّه لو سئل کلّ منهما عن رضا بتصرف صاحبه»، اگر سؤال شود از هر کدام، از رضایتش به تصرف رفیقش، «علی تقدیر عدم التملیک»، در فرض اینکه رفیقش چیزی را ملک این نکرده، حالا که چیزی را ملک تو نکرده و این عقد اثر ملکیت نداشته، تو راضی به تصرف هستی؟ «أو بعد تنبیّه علی عدم حصول الملك»، یا بعد از اینکه آگاه شود بر اینکه ملکیت حاصل نشده، به او بگویند: این عقد فاسد است، ملکیت محقق نشده، «لو سئل کان راضیاً»، راضی است. می‌گوید: بله، من هدف اصلیم، این است که دیگری بتواند در مالش تصرف کند، دیگری هم همین حرف را می‌زند. «فإدخال هذا فی المعاطاة یتوقّف علی أمرین»، ادخال این مطلب در معاطات متوقف بر دو امر است که تطبیقش می‌ماند برای فردا ان شاء الله.

